

«علیه تفسیر» مجموعه مقالاتی است که سوزان سانتاک در فاصله سال‌های ۶۵–۱۹۶۲ به نگارش درآورده است. این مجموعه شامل نقدها و بررسی‌های آثار نویسندگان و متفکران مهم قرن بیستم است؛ آثاری که حوزه‌های مختلف فرهنگی و ادبی را دربر می‌گیرد. همان‌گونه که از نام اثر پیداست، رویکرد انتقادی نویسنده کتاب واکنشی است دربرابر آنچه وی «پروژه تفسیر» در دوران معاصر می‌خواند. از نظر سانتاک تفسیر عبارت است از «نوعی کنش ذهنی آگاهانه که نمایشگر رمزگانی خاص و قواعدی خاص برای تفسیر است». این کنش مستلزم نوعی فرق‌گذاری میان محتوا و فرم است که نخستین‌بار در فرهنگ اواخر دوران کلاسیک ظهور پیدا کرد. نگاهی که در این زمان رواج یافت، یک «دیدد واقع‌گرایانه» به جهان بود که جایگزین نگاه اساطیری پیشین شد؛ ازاین‌رو، متون باستانی، اعم از متون مذهبی و اساطیری، دیگر به همان صورت قبلی خود پذیرفته نشدند. لازم بود خوانشی نوین از این متون پدید آید؛ خوانشی به‌منظور آشنی‌دادن آنها به «اقتضانات مدرن». بدین‌ترتیب «پروژه تفسیر» آغاز شد و به‌عنوان ابزاری برای رفع ناسازگاری‌های «میان معنای آشکار متن و نیاهای خوانندگان (آینده)» شکل گرفت. مفسر اساسا مسئول بازنویسی متن کهن یا «روکش‌کاری مجدد» آن متن برای خوانش آن است. اما مفسری که در دوره باستان وظیفه بیرون‌کشیدن معنای جدید از، یا افزودن آن را به متون قدیم به‌عهده داشت، این وظیفه را متعهدانه‌تر و وفادارانه‌تر از مفسران معاصر انجام می‌داد. سبک مدرن تحت‌تأثیر آموزه‌های مارکس و فروید شکل گرفته است. از نظر سانتاک این سبک ویران‌گر است؛ زیرا «این نوع تفسیر سعی دارد تا به «پشت» متن چنگ بیندازد، تا در آنجا پنهانی پیدا کند که از قرار معلوم متن حقیقی همان است». به بیان دیگر تفسیر مدرن متن را برای جستِ مقاصدی خاص «حقاری می‌کند» و آن را از ریخت می‌اندازد. مطابق این رویکرد، برای فهمیدن یک پدیده باید ظاهر آن را کنار زد، تا در پشت آن «محتوای پنهان» را به چنگ آورد؛ زیرا فقط در این صورت است که آن پدیده قابل‌فهم می‌شود.

سانتاک اعتقاد دارد که این نوع تفسیر در برخی زمینه‌های فرهنگی می‌تواند «کنشی» رهایی‌بخش و ابزاری برای بازنگری، باز– ارزش‌یابی، و گریز از گذشته‌ای بی‌جان باشد؛«اما در زمانه ما پروژه تفسیر عکس این نقش را ایفا می‌کند و عمداً سرکوبگر ارتجاعی است. تفسیر چگونه این نقش سرکوبگر را ایفا می‌کند؟ با تهی‌کردن جهان و جایگزین‌کردن آن با جهانی دیگر؛ جهانی که حقیقی‌تر از آن می‌نماید: جهان سایه‌ها، جهان اشباح، و جهان مخفی معانی. بدین شکل «تفسیر حسانسیت‌های ما را مسموم می‌سازد». هنر به خودی‌خود سرشت تهاجم‌گر دارد و «حسانیت» ما را هدف می‌گیرد. ولی تفسیر

درباره «(علیه تفسیر)»

کیف‌شناسی به‌جای معناشناسی



نوع نقد با شفافیت‌سازی هرچه‌بیشتر اثر هنری، به ما کمک می‌کند حواس‌مان را بازایبیم. «باید بیاమوزیم که بیشتر ببینیم، بیشتر بشنومیم، بیشتر احساس کنیم». از این طریق می‌توانیم توانایی لازم را به‌دست آوریم تا در برابر شرایط فرهنگی کنونی مقاومت کنیم، شرایطی که با «تولیدات انبوه» و «شلوغی» ناشی از آن «قوای حسی ما را کند می‌کند». ازاین‌روست که سانتاک می‌گوید: «ما به‌جای معناشناسی، به کیف‌شناسی هنر نیاز داریم».

مقاله درباره سبک نیز بر ضد یک تمایز قدیمی اعتراض می‌کند؛ این‌بار تمایز بین سبک و محتوا. اگرچه امروزه منتقدان خوشنام ادبی به‌ظاهر این تمایز را نمی‌پذیرند، اما در عمل و در خلال کارهایشان این تمایز کهن همچنان پابرجاست. خصیصه عمده کارهای ایشان این است که سبک را عنصری بیرونی و تزئینی می‌دانند که همچون پرده‌ای بر روی محتوا کشیده شده است. هرچقدر این پرده شفاف‌تر باشد، اثر هنری ارزش بیشتری دارد. سانتاک معتقد است این نوع ضدیت با سبک، درواقع ضدیت با سبک خاصی است. «هیچ هنری بدون سبک وجود ندارد». استعاره پرده شفاف موهومی است. اما سبک خود نیز محصولی تاریخی است؛ به عبارت دیگر، «مفهوم سبک را باید به شیوه‌ای تاریخی درک کرد». سانتاک همچنین با آن دسته از منتقدانی مخالفت می‌کند که با این هنری همچون «یک حرف یا گزاره برخورد می‌کنند؛ یعنی آن را پاسخی می‌دانند به یک پرسش

تاریخ مبارزات مردمی ایالات متحده

نشر طلایه پرسو پنج عنوان کتاب جدید، عمدتا با محوریت مارکسیسم در ایالات متحده منتشر کرده است. این کتب حاوی موضوعات متنوعی هستند؛ ازجمله بررسی برق‌رسانی به عنوان شاخص شکاف بین کشورهای جهان، نقش سیاهان در تحولات اجتماعی آمریکا، تأثیر انقلاب‌های اجتماعی بر حقوق زنان و جریان محاکمه رهبران اتحادیه‌های کارگری آمریکا در آستانه شلیک اولین توپ‌های جنگ جهانی دوم.

هم در برنامه و هم در ترکیب‌شان کارگری باشند، در مقاله‌های متعدد و مجموعه‌ای از سخنرانی‌ها و نوشته‌های بارنز تشریح شده که نام برخی از آنها در فهرست آثار ابتدای کتاب آمده است. **دو جهان در شب (میراث امپریالیسم و راه پیشرفت اجتماعی و فرهنگی) / جک بارنز / ترجمه: ناصر یکتا / قیمت: ۹۰۰۰ تومان**

سیاهان در مسیر انقلابی در ایالات متحده

در سال ۱۸۷۷ مارکس احتمال می‌داد اعتصاب سراسری گسترده که جرقه آن را کارگران راه‌آهن آمریکا زدند، حتی اگر موفق نشود، آذهان استثمارشدگان را از عواقب مرک‌بیار وابستگی

سیاسی به کارفرمایان و زمین‌داران آگاه کند. در چنین حالتی، شرایطی ایجاد شد که پیش‌قراولان طبقه کارگر ایالات متحده بتوانند رهبری لازم را برای کشاورزان و بردگان آزادشده عرضه کنند. مارکس دراین‌باره به انگلسی می‌نویسد: «این نخستین انفجار علیه الیگارشی (اشرافیت) منتسب به سرمایه، که از زمان جنگ داخلی تاکنون به وقوع پیوسته، البته سرکوب خواهد شد. اما، به‌خوبی می‌تواند نقطه شروعی برای تشکیل یک حزب کار در ایالات متحده باشد». کتاب جک بارنز، بررسی وقایع نیروی کار تاریخ ایالات متحده است که با انقلاب دوم آمریکا، براندازی سلطه سیاسی برده‌داران در جنوب کشور در سال ۱۸۶۵ و آزادی برده‌ها، شروع می‌شود و به فرایندهای سیاسی معاصر می‌رسد. پس از آن پیروزی، انقلاب از طریق خیزش «بازسازی رادیکال» به رهبری سیاهان ادامه یافت تا ۱۰ سال بعد که دو حزب جمهوری‌خواه و دموکرات با هم معامله‌ای کردند و منجر به شکست انقلاب و پیدایش یک سیستم تبعیض نژادی فراگیر شد. پس از جنگ دوم جهانی، با خیزش جنبش وسیع مردمی به رهبری

کتاب

خاص، برای مثال، پرسشی که در حوزه اخلاق طرح شده است. او در مقابل از خودبستگی و خودآیینی هنر دفاع می‌کند: هنر نه به چیزی ارجاع می‌دهد، و نه درباره چیزی است؛ هنر جهانی خلق می‌کند که در خود و برای خود است. دانشی که از این جهان به‌دست می‌آوریم، نه دانش مفهومی، بلکه «تجربه فرم یا سبک دانستن یک چیز است». سانتاک با توجه بیشتر به سبک و فرم، درواقع تمایز میان آن دورا همچنان حفظ کرده است. باین‌حال فرم از نظر او محصول یک فرایند دیالکتیکی است که بدون مشارکت «سوژه تجربه‌کننده» امکان‌پذیر نمی‌شود و بدون شکل‌گیری این فرایند هیچ‌گونه هنری پدید نمی‌آید. این محصول درون اثر و توسط سازوکارهای ویژه آن شکل می‌گیرد؛ بنابراین یک افزوده بیرونی به اثر نیست که بتوان آن را از اثر جدا کرد. «در تحلیل نهایی، سبک همان هنر است».

سانتاک از ما می‌خواهد با هنر از منظر زیبایی‌شناختی مواجه شویم؛ و درعین‌حال بگذاریم هنر به حواس‌مان یورش آورد و «حسانسیت» ما را نسبت به آن برانگیزد. او پروژه‌های خود را بر همین مینا انتخاب می‌کند. نقدهای سانتاک در «مراحل سیر و تحول حسانسیت» او نگاشته شده‌اند. این نقدها زبانی ساده و درعین‌حال برانگیزاننده دارند. هرکدام از آنها توضیحات و اطلاعات مفیدی را در باب اثر و آفریننده آن دربر می‌گیرد، و خواننده را با شرایط تاریخی و فرهنگی‌ای آشنا می‌کند که هم خود این نقدها و هم آثاری که به آن می‌پردازند در آن خلق شده‌اند. اما از این منظر نباید انتظار زیادی از نقدهای او داشت. زیرا آنها نه تأثیر نیروهای تاریخی و اجتماعی بر خلق آثار هنری و ادبی را مورد توجه قرار می‌دهند، و نه تحلیلی از شرایط تولید اثر و عوامل مرتبط با آن می‌دهند. بلکه این نوع نگاه فرمالیستی عمدتا از پرداختن به عناصر مؤثر در خلق اثر ناتوان است. باین‌حال رویکرد انتقادی سانتاک را نباید صرفا به مجموعه‌ای از اظهارنظرهای شخصی و واکنش‌های جزئی به یک مورد خاص تقلیل داد. سانتاک به آثاری می‌پردازد که به وی امکان بررسی مسائل مهم فرهنگی می‌دهند و این نوع بررسی برای او نوعی جایگاه پدید می‌آورد، جایگاهی که از طریق آن می‌تواند از شیوه‌های مواجهه با این مسائل و نیز از وظایف منتقد در این میان سخن گوید. او برخلاف منتقدان دیگر به درجه‌بندی آثار هنری و ارزشیابی آنها بر این مبنا علاقه‌ای ندارد. هدف اصلی سانتاک مقابله با آن‌گونه نقدی است که اثر را به‌مثابه یک ابزار برای رسیدن به موضعی اخلاقی یا به‌مثابه بازنمایی امر خارجی می‌فهمد. اما هنر نه بازنمایی است و نه «بنیای نقش‌کمکی به حقیقت». هنر به چیزی وصف‌ناپذیر می‌پردازد؛ چیزی که نه می‌توان آن را به چنگ آورد و نه در باب آن مفهوم‌پردازی کرد. هنر امری تکیه است. «شینی زنده، جادویی، و نمونه‌وار است که ما را به شکلی کشوده‌تر و غنی‌تر به جهان بازمی‌گرداند».

از ساختارگرایی فرانسوی در سنت انتقادی را بر جسته کند.

دلیل عمده‌ای که به‌جای تألیف به ترجمه بسنده نشده این بود که مجموعه مفاهیم و منظومه نظری او تنها در یک اثر ترجمه‌ای از خود تفسیر یا شارح‌نظ کلیات نمی‌کرد. برخی از کلیدی‌ترین رسالات او (مانند تناقض و تعین و تعین و تناقض و تعین چندوجهی یا فروید و لکان) در برخی از شرح‌ها به‌خوبی پرداخت نشده بود. از دیگرسو دین عمده‌ای که آلتوسر به شرح‌ها مقفول لاکانی بود، از این حیث در این کتاب

تلاش شده است تا با ترکیبی از ترجمه و تألیف از یک‌سو منظومه نظری او پوشش داده و از دیگرسو پس‌زمینه‌های عمیقاً روان‌کاوانه او (در قرائتی ساختارگرایانه) بر جسته شود. بدین‌منظور در پایان اثر دو پیوست در قالب دو مقاله مجزا به کار افزوده شده که در اولی نسبت فروید و آلتوسر با تمرکز بر نیدن ایدئولوژی و مکانیسم‌های دفاعی اکو فرانت می‌شود و در پیوست دوم مفهوم تعین چندوجهی در کار فروید و آلتوسر برجسته و نسبتش با سوژه تعین‌یافته به دست علیت ساختاری شرح داده شده است.

مسئله آلتوسر
آرش حیدری– هدایت نصیری
ناشر: تبتا
نوبت چاپ: ۱۳۹۴
قیمت: ۱۲۰۰۰ تومان

ریویو

ساختارگرایی فرانسوی درسنت انتقادی

کتاب «مسئله آلتوسر» با همت انجمن مطالعات فرهنگی و ارتباطات منتشر شد. این کتاب محصول برنامه‌ای بلندمدت بود برای انتشار کتاب‌هایی با محوریت مسئله متفکران بزرگ و تمرکز بر الگوی مواجهه یک اندیشمند با جهان اجتماعی. کتاب مذکور اولین جلد از مجموعه است که در پنج فصل و دو پیوست، در ۱۶۰ صفحه و با مقدمه ابراهیم توفیق وارد بازار شده است. کتاب تلاش دارد از پس‌زمینه‌ای روان‌کاوانه سوبه‌هایی از اندیشه آلتوسر را برجسته کند که در فضای اندیشه‌های موجود کمتر بدان توجه شده است. شناخت ما از آلتوسر غالباً با فهم ایدئولوژی در کار او‌گره خورده است و این تنها یک جنبه از کار آلتوسر است. درحالی‌که بدون آلتوسر فهم اندیشه‌های موسوم به پاسا‌ساختارگرایی و پسامدرن ناممکن به نظر می‌رسد. بسط و گسترش مفهوم گفتمان در اندیشه‌های متأخری چون اندیشه میشل فوکو یا واسازی در اندیشه دریدا و همچنین مفهوم «مروصدا راه‌انداختن دیرساره به‌اصطلاح توزیع و اینکه کانون توجه ایدئولوژی در کار ژیزک یا رخداد در کار بدیو پیشاپیش تعیین‌تکلیفی نظری است با مفاهیمی چون ایدئولوژی، تعیین چندوجهی و ساختار و علیت ساختاری در کار آلتوسر. اهمیت آلتوسر برای اندیشه متأخر تا به حدی است که به نظر می‌رسد چارچوب‌های انتقادی بعد از می ۶۸ خاصه در سنت موسوم به پاسا‌ساختارگرایی بدون فهم دقیق متون آلتوسر همواره چیزی کم خواهد داشت. آلتوسر با طرح مفاهیمی چون پروبلماتیک، علیت ساختاری در قرائتی اسپینوزایی از علیت، مرکز‌زایی از سوژه و تاریخ، تناقض و تعین چندوجهی و در نهایت ایدئولوژی راه را بر اندیشه‌های انتقادی پس از خود باز کرد. فهم راجع اومانیستی از اندیشه انتقادی با آلتوسرراه دیگری برای انتقاد یافت و این راه جدید بازسازی نظریه انتقادی و بازتعریفی بود از مفاهیمی چون سوژه، تاریخ، ایدئولوژی و گفتمان. کتاب مذکور تلاش دارد بر این پس‌زمینه پراهمیت، برای فهم اندیشه‌های متأخر (که در فضای فکری موجود جذابیتی خاص هم یافته‌اند) پرتوی بینفکد و با واکاوی برخی از کلیدی‌ترین مضامین آلتوسر این جنبه‌های کمتردیده‌شده از ساختارگرایی فرانسوی در سنت

انتقادی را بر جسته کند. دلیل عمده‌ای که به‌جای تألیف به ترجمه بسنده نشده این بود که مجموعه مفاهیم و منظومه نظری او تنها در یک اثر ترجمه‌ای از خود تفسیر یا شارح‌نظ کلیات نمی‌کرد. برخی از کلیدی‌ترین رسالات او (مانند تناقض و تعین و تعین و تناقض و تعین چندوجهی یا فروید و لکان) در برخی از شرح‌ها به‌خوبی پرداخت نشده بود. از دیگرسو دین عمده‌ای که آلتوسر به شرح‌ها فروید- لاکانی بود، در این حیث در این کتاب تلاش شده است تا با ترکیبی از ترجمه و تألیف از یک‌سو منظومه نظری او پوشش داده و از دیگرسو پس‌زمینه‌های عمیقاً روان‌کاوانه او (در قرائتی ساختارگرایانه) بر جسته شود. بدین‌منظور در پایان اثر دو پیوست در قالب دو مقاله مجزا به کار افزوده شده که در اولی نسبت فروید و آلتوسر با تمرکز بر نیدن ایدئولوژی و مکانیسم‌های دفاعی اکو فرانت می‌شود و در پیوست دوم مفهوم تعین چندوجهی در کار فروید و آلتوسر برجسته و نسبتش با سوژه تعین‌یافته به دست علیت ساختاری شرح داده شده است.

یکشنبه ۲۲ آذر ۱۳۹۴

بررسی

وداع بامارکسیسم پیشگام

جواد لکزیان

کاهش چشمگیر نرخ رشد از دهه ۱۹۵۰ تا پایان دهه ۸۰، تنزل کارایی سرمایه‌گذاری، کمبود فراینده منابع و نیروی کار و کاهش رشد تولید، واقعیات سوسیالیسم واقعا موجود است که رهاورد حزب پیشگام طبقه کارگر در آن زمان بود؛ حزبی که می‌گفت موفقیت‌های سوسیالیسم خودبه‌خود به دست نخواهد آمد، پس رهبری لازم است و آن اراده فرمان‌ده باید حزب باشد. به تعبیر مایکل لیبوویتس در کتاب «تضادهای سوسیالیسم واقعا موجود» سوسیالیسم واقعا موجود، جامعه‌ای بود که اعضای آن به رهبران و بیرون تقسیم می‌شدند و همین تضاد بنیادین آن جامعه بود. او اشکال کار را در تنی می‌داند که رهبر ارکستر سوسیالیسم واقعا موجود می‌نواخت. به عقیده لیبوویتس تولید در مناسبات پیشگام، طبقه کارگری متناسب با حفظ مناسبات پیشگام می‌پرورد و پیشگام هم به‌نوبه خود توانایی دست‌ور دادن و تصمیم‌گیری درباره نحوه تخصیص تولید را حفظ می‌کند. میزان سهمیه دریافتی کارگران را تعیین می‌کند و تصمیم می‌گیرد مراد اینها چگونه و کجا سرمایه‌گذاری شود. به‌عنوان پیشگام، هم پیشگام و هم کارگران بازتولید می‌شوند. مادام که پیشگام بتواند آنچه را کارگران عادلانه می‌دانند برآورده کند و مادام که کارگران این وضعیت را بپذیرند، به‌دست‌بده ظاهری پیشگام و طبقه کارگر، مناسبات واقعی را «رازگشونه» می‌کند و توهم گول‌زننده دادوستد را به آن می‌دهد. اما برای فراتررفتن از این رازگشونی و توهم معامله، لازم است از اقتصاد اخلاقی به اقتصاد سیاسی طبقه کارگر برسیم.

در نظر لیبوویتس، مارکسیسم پیشگام و اقتصاد سیاسی طبقه کارگر رو به دو جهت متضاد دارند. مارکسیسم پیشگام بر آن «اصل سوسیالیستی» خود در توزیع تأکید دارد و مسائل را به نقض این اصل نسبت می‌دهد، درحالی‌که اقتصاد سیاسی طبقه کارگر هم‌صدا با مارکس می‌گوید: «سرمایه‌راه‌انداختن دیرساره به‌اصطلاح توزیع و اینکه کانون توجه را معطوف آن کنیم اشتباه است». مارکس تأکید داشت که مناسبات توزیعی قرینه نوع مشخصی از مناسبات تولیدی است و توجه ما باید معطوف به مناسبات تولیدی باشد. پس در چنین زمینه‌ای است که می‌توان حرف او را درک کرد: «امر بحق هرگز نمی‌تواند برتر از ساختار اقتصادی جامعه و رشد فرهنگی مشروط به آن باشد». از منظر اقتصاد سیاسی طبقه کارگر قضیهی روشن است. «ساختار اقتصادی جامعه»، یعنی مناسبات تولیدی کار و با تغییر این مناسبات، فرهنگ جامعه عوض می‌شود و در ضمن تولید، بیگانه‌شدگی، استثمار و کژدیی از میان می‌رود. این یعنی پرورش کارگران به شیوه‌ای دیگر.

اما چگونه می‌توان از مارکسیسم پیشگام فراتر رفت؟ به باور لیبوویتس



با احیای مارکسیسم در مقام فلسفه، با بازگشت به مارکسیسمی که در آن انسان مرکز است و متمرکز بر «نیاز خود کارگر به رشد». این به‌معنای تأکید بر شرایطی است که در آن انسان‌ها به‌واسطه فعالیت‌هایشان خود را می‌پرورند؛ تأکید بر ماهیت مناسبات تولید و همه مناسبات اجتماعی که در آن فعالیت می‌کنند. اما درعین‌حال به معنای جدی‌گرفتن اقتصاد اخلاقی طبقه کارگر هم هست. «وقتی کارگران بر سر نگرش‌ها و هنجارهای اقتصاد اخلاقی مبارزه می‌کنند، واضح است که این نگرش‌ها نیرویی مادی است. با بررسی این هنجارها و باورهای اجتماعی در این باب که چه چیزی درست است و چه چیزی نادرست، می‌توانیم به‌جای آغازیدن کار از نظریه‌ای پیش‌پا نداشته، تحلیل‌مان را بر امر عینی بنا کنیم». و به‌واسطه چنین تحلیلی، «شاید بتوانیم عناصری در اقتصاد اخلاقی بیابیم که ممکن است نمایاننده چیزی فراتر، نمایاننده جامعه‌ای جدید باشد». نگرش‌ها و برداشت‌هایی را که طبقه کارگر از مفهوم درست و عادلانه دارد باید تحلیل کرد تا دریافت زیربنای این نگرش‌ها چیست. تا بتوانیم سلاح‌های لازم را به‌منظور فرارفتن از سطح ظاهر در اختیار طبقه کارگر بگذاریم.

به عقیده لیبوویتس ما به مارکسیسمی نیاز داریم که مبین منطق طبقه کارگر، متوجه تولیدگران محسنت باشد؛ منطقی که دال بر محوریت همکاری، گسترش همبستگی، پیش‌برندگی و بناکردن جامعه‌ای متشکل از فردیتی آزاد مبتنی بر رشد همه‌جانبه افراد و دراختیارگرفتن بارآوری جمعی و اجتماعی آنان در مقام ثروت اجتماعی باشد. اگر چنان مارکسیسمی به‌درستی بر خلق وخوی انسان‌هایی که در فلان مناسبات تولیدی معلوم پرورش می‌یابند، متمرکز شود آن‌وقت این فرض مشکوک می‌نماید که برای تحریک جامعه‌ای اشتراکی، هم‌سته و برابر، پیش‌شرط لازم «فروانی» است. قرار نیست رسیدن به قلمرو آزادی در گرو پایان‌یافتن وادی نیازمندی باشد. سهل است «قلمرو واقعی آزادی، رشد توانایی‌های انسان در مقام غایتی درخود» را در همان وادی نیازمندی بناکرد، چنان‌که نیاز را با تعریف‌کند. با ایجاد هدایایی که پرورنده استعداد‌های انسان باشد، می‌توان به جایی رسید که کار و نفریج‌مان یکی باشد؛ جایی‌که به‌کارگرفتن قابلیت‌هایمان، کارکردن‌مان، نیاز واقعی ما باشد.

ایجاد نهادهای جدید جان کلام لیبوویتس است؛ اگر بناست پایان دهیم به بیگانگی انسان‌ها که موجد منفعت‌جویی شخصی و مصرف‌گرایی و به‌تبع آن بازتولید جدایی مردم و حریص‌ترشدن ایشان است، باید نهادهای جدیدی به وجود آید که درگرونی مردم را در عین درگرونی شرایط میسر کند. چنین نهادهای اقداماتی، چنان‌که در بدیل سوسیالیسم هم آورد، عبارت است از رشد مدیریت کارگری، تقویت شوراهای کمونی، گسترش کمون‌ها و گسترش پیوند مستقیم میان این کانون‌های جامعه نوین سوسیالیستی. اینجا قصد ما مطرح‌کردن چنان تفکراتی نیست؛ اما بسیار مهم است که مارکسیست‌ها بپذند از آن مارکسیسم پیشگامی که بر وجود رهبر و فراز و بالای سیر بیرون اصرار دارد. هر نظریه‌ای که رشد انسان و کردار او محورش نباشد، نزد مارکسیست‌ها و هرآنکه خواهان بناکردن جامعه‌ای سوسیالیستی است، جای ندارد. مارکسیسم پیشگام به صورت گوناگونی درمی‌آید. نزد کسانی که صاحب قدرتند در حکم توجیه نظری جایگاه ایشان است. کسانی هم هستند که دور از قدرتد و این نظریه را قبول دارند، فقط می‌گویند مشکل سوسیالیسم واقعی این بود که پیشگامی نادرست بر سر قدرت بود. اینها ممکن است از فقدان دموکراسی در کارگاه و بدی‌های «یوبروکراسی» ناکارآمد انتقاد کنند، ولی از آنجا که همچنان چسبیده‌اند به نظریه رهبری که بدون او موسیقی آینده هرگز اجرا نمی‌شود، بدیلی واقعی ارائه نمی‌دهند. مادام که سیاست‌های ایشان آن «پیوستگی کلیدی» را که هم محور نظریه است و هم کردار محقق نمی‌کند، مادام که اهمیت درگرونی هم‌زمان شرایط و کردار انسان یا خوددرگرونی را درک نمی‌کنند، همه شبیه به‌هم هستند. زمان وداع با مارکسیسم پیشگام فرارسیده است.

دو جهان در شب



بیش از یک‌سوم جمعیت جهان هیچ‌گونه دسترسی‌ای به انرژی مدرن ندارند. کشورهای امپریالیستی با ۱۴ درصد جمعیت جهان، تقریبا ۶۰ درصد برق جهان را مصرف می‌کنند. ایالات متحده به‌تنهایی، با پنج درصد جمعیت جهان، بیش از ۲۵ درصد برق جهان را مصرف می‌کند. اگر قرار باشد صنعت مدرن و حیات فرهنگی رشد و نمو کند، برق‌رسانی یکی از پیش‌شرط‌های اساسی آن است. نقشه کره زمین در شب که روی جلد این کتاب آمده معیار بارزی است که نابرابری‌های عظیم اقتصادی و اجتماعی میان کشورهای امپریالیستی و پیرامونی را به نمایش می‌گذارد؛ همین‌طور شکاف موجود میان طبقات در داخل هر کشور که تقریبا همه کشورهای جهان را شامل می‌شود. شکاف بزرگی که عملکرد سرمایه‌داری ایجاد و تشدید می‌کند. در این نقشه، قاره‌ها و کشورهای را می‌بینیم که تاریک‌اند و هم‌زمان تشعشع آمریکا، ژاپن و اروپا دیده می‌شود. این عکس ترکیبی است از چندین عکس که همه در شب گرفته شده تا اختلاف زمان حذف شود و همه کشورها در شب به تصویر کشیده شوند. کتاب «دو جهان در شب»، متن سخنرانی افتتاحیه همایش بین‌المللی سوسیالیستی در سال ۲۰۰۱ در ایالات اوهایو است که در سال ۲۰۰۵ در مجله نیواینترنشنال منتشر شد. جک بارنز، نویسنده کتاب، بعد سراسری حزب کارگران سوسیالیست است. از سال ۱۹۶۳ عضو کمیته سراسری و از سال ۱۹۶۹ یکی از مسئولان سراسری این حزب بوده است. او همچنین عضو هیأت تحریریه مجله نیواینترنشنال است. از اواسط دهه ۱۹۷۰ جک بارنز در حزب کارگران سوسیالیست و با همیاران دیگران را به سطح بین‌المللی جریان‌ها رهبری کرده که می‌کوشد آن احزاب کمونیستی‌ای ساخته شوند که اکثریت قاطع کادرها و رهبران‌شان کارگران صنعتی و فعالان اتحادیه‌های کارگری باشند و عملا در فعالیت‌های گسترده سیاسی‌ای شرکت کنند که مسیرش کسب قدرت توسط کارگران و خاتمه دیکتاتوری سرمایه‌ای است. این مثنی سیاسی، در راستای ساختن احزابی که